

مدارا با مردم در سیره پیامبر اکرم ﷺ

حجت الاسلام والمسلمین فرج الله عباسی*

اشاره

مدارا، یعنی انجام کاری از روی آگاهی و تدبیر،^۱ و نیز به معنای به دام انداختن صید با ترفند است.^۲ مدارا با مردم، یعنی همچنان که صیاد، صید خود را به دام انداخته و تسلیم خود می‌کند، انسان نیز در رفتار و منش خود، باید به گونه‌ای رفتار کند که دیگران تسلیم تفکر منطقی او شوند. بنابراین، مدارا، کوتاه آمدن و زیر پا نهادن باورها نیست. بلکه مدارا، یعنی در عین دینداری، راه و روش جذب دیگران را یاد گرفتن و در عمل جاذبه داشتن. از این رو، معنای به دام انداختن صید، یعنی به جای برخوردهای قهری، باید جاذبه داشت و دیگران را از دام هلاکت، به دام هدایت سوق داد.

مدارا، از توصیه‌های مکرر قرآن و مورد سفارش حق تعالی است. به همین نگاه است که رسول گرامی اسلام ﷺ فرمودند: «مأمورم که با مردم به نرمی رفتار کنم.»^۳ به تعبیر قرآن اگر مدارا نبود و پیامبر خشونت به خرج می‌داد، اصلاً اسمی از اسلام نبود و همه از پذیرش اسلام سر باز زده و پراکنده می‌شدند: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ.»^۴

رسول خدا ﷺ نیز مدارا و مسالمت‌آمیز بودن را از نشانه‌های مؤمنان دانسته‌اند: «مؤمن، آسان‌گیر و ملایم و بامدارا است.»^۵

* دانش‌آموخته حوزه علمیه و پژوهشگر مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات حوزه علمیه قم.

۱. العین، ج ۸، ص ۵۹، ذیل واژه «دری».

۲. ابن‌منظور، لسان‌العرب، ج ۱۴، ص ۲۵۵، ذیل کلمه «مداراة».

۳. کلینی، محمد، کافی، ج ۲، ص ۱۱۷، بی‌جا، دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۶۷ش.

۴. آل‌عمران، آیه ۱۵۹.

۵. حرعاملی، محمد، وسائل‌الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۵۹، قم، مؤسسه آل‌البیت، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.

فرصت، بالای سر حضرت آمده شمشیر کشید و گفت: «من يُنجيك مني يا محمد؛ چه کسی شما را نجات می دهد؟»

حضرت فرمود: «ربی و ربك؛ خدای من و تو.»

آن مشرک شمشیر را پایین آورد که به حضرت آسیب برساند؛ ولی با هوشیاری به موقع پیامبر، خودش یک طرف و شمشیر به طرفی دیگر افتاد. حضرت برخاسته، شمشیر را برداشته و فرمود: «مَنْ يُنجيك مني؛ تو را چه کسی از دست من نجات می دهد؟»

گفت: «کرامت تو؛ زیرا تو انسانی بزرگوار هستی.»
حضرت، از کشتن او صرف نظر کرد.^۱

۲. مدارا با قریش

در ماه ذی قعدة سال ششم هجرت، رسول خدا ﷺ با یاران خود برای انجام اعمال عمره به طرف مکه حرکت کردند؛ ولی قریش اجازه ورود به مکه را به آن حضرت ندادند و بالأخره سهیل بن عمرو با اختیار تام از جانب اهل مکه به حدیبیه آمد تا به شکلی این قضیه حل شود. حضرت آمدن او را به فال نیک گرفت. بعد از گفتگوی زیاد، پیمانی میان طرفین منعقد شد و چون توافق لفظی حاصل بود، آن حضرت علی رضی الله عنه را خواست و فرمود: «بنویس بسم الله الرحمن الرحيم.» سهیل گفت: «به خدا من نمی دانم رحمان چیست؟» بنویس: «بسمک اللهم.» مسلمانان گفتند: «به خدا باید بسم الله... نوشته شود.» حضرت فرمود: «بنویس باسمک اللهم. این پیمانی است که محمد رسول خدا ﷺ...» سهیل گفت: «اگر می دانستم که رسول خدایی، از کعبه مانعت نمی شدم و با تو جنگ نمی کردم.» بنویس: «محمد بن عبدالله.»

حضرت فرمود: «من رسول خدایم، هر چند که تکذیب کنید.» بعد به حضرت علی رضی الله عنه فرمود: کلمه رسول الله ﷺ را محو کن.

عرض کرد: «یا رسول الله! از دستم نمی آید که نبوت را از نام تو محو کنم.»
حضرت فرمود: «انگشت مرا روی آن کلمه بگذار.»

۱. طبرسی، فضل، اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، ص ۱۹۰، قم، مؤسسه آل البیت، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.

علی علیه السلام انگشت آن حضرت را روی کلمه رسول الله صلی الله علیه و آله گذاشت و حضرت با دست خود آن را محو کرد و به علی علیه السلام فرمود: «این قضیه به سر تو هم خواهد آمد و به اجبار و فشار خواهی پذیرفت.»

بعد فرمود: «بنویس این پیمانی است که محمد بن عبدالله و سهیل بن عمرو منعقد کردند. قرار گذاشتند که ده سال در میان طرفین جنگی واقع نشود...». سه شرط از شروط پنج گانه را علی علیه السلام نوشت، دو شرط دیگر را سهیل بن عمرو بعد از رضایت رسول الله صلی الله علیه و آله اضافه نمود.^۱

با ژرف نگری در داستان صلح حدیبیه می توان به دست آورد که حضرت چقدر اهل مدارا بود و حتی حاضر شد جمله «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و نیز عنوان رسول الله از متن پیمان نامه حذف شود تا واکنش ها کم شده و از این طریق بتواند به اهداف والای خود برسد که نه تنها جمله «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، بلکه همه معارف قرآنی روزی در مکه طنین انداز و مکه بت پرست، به مکه رسول الله مبدل شود.

۳. دعا برای دشمنان

کسانی که اهل مدارا نیستند، همواره تلاش می کنند تا دشمنان خود را از میان بردارند؛ اما رسول خدا صلی الله علیه و آله هدف بالاتر داشته و همواره می کوشند که حتی دشمنان را به سوی هدایت سوق دهد و از کشتار آن ها دوری کند.

آری، روی همین سیاست مدارا بود که در جنگ احد، دشمنان، دندان مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله را شکستند؛ اما حضرت به جای نفرین، قوم مشرک را دعا کرد و فرمود: «إِنِّي لَمْ أُبْعَثْ لِعَانًا وَ لَكِنِّي بُعِثْتُ دَاعِيًا وَ رَحْمَةً لِلَّهِمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؟» من به عنوان نفرین کننده مبعوث نشده ام، بلکه مبعوث شده ام برای دعوت مردم به حق و رحمت برای آن ها. خدایا قومم را هدایت کن که آن ها نادان اند.»

۴. عفو صفوان بن امیه

صفوان، از جمله سران مشرکان مکه و آتش افروزان جنگ های متعدد علیه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بوده است. او مسلمانی را در مکه در برابر دیدگان مردم به دار آویخته بود و

۱. سبحانی، جعفر، السیرة المحمدیه، ص ۱۶۵، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.

۲. طباطبائی، محمدحسین، سنن النبی، ص ۴۱۳، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۶ق.

مدارا با مردم در سیره پیامبر اکرم ﷺ ■ ۲۰۷

از این رو، پیامبر ﷺ، خون او را حلال شمرده بود و او از ترس مجازات به جلد گریخت.

عمر بن وهب، پسر عموی صفوان از پیامبر ﷺ درخواست عفو او را کرد و پیامبر ﷺ صفوان را بخشید.

وقتی صفوان، چشمش به پیامبر ﷺ افتاد، عرض کرد به من دو ماه مهلت دهید تا درباره اسلام تحقیق کنم. پیامبر ﷺ فرمود: «به تو چهار ماه مهلت می‌دهم که درباره اسلام تحقیق کنی و مسلمان شوی.»

صفوان بعدها می‌گفت: «هیچ کس به این نیک‌نفسی، نمی‌تواند باشد؛ مگر این که پیامبر باشد و گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست و او رسول خدا است.» و این‌گونه، مسلمان شد.^۱

۵. آزاد کردن مردم مکه

مردم مکه، آن حضرت را اذیت‌های فراوانی کردند؛ ولی در فتح مکه، رسول رحمت و مهربانی فرمود: «شما آزادی و مرا با شما کاری نیست و امروز روز رحمت است؛ نه انتقام.»^۲

این در حالی بود که اهل مکه و مشرکان قریش، در دوران اقامت پیامبر ﷺ در مکه و بعد از هجرت، از هیچ اذیت و آزاری علیه آن حضرت و مسلمانان کوتاهی نکردند؛ اما آن حضرت با نهایت بزرگواری از آنان درگذشت.

ب. مدارا با اسیران جنگی

برخورد با اسیران جنگی در اسلام، به‌ویژه شیوه برخورد پیامبر اعظم ﷺ با اسیران جنگی، در تاریخ بی‌نظیر و بهترین الگو در این زمینه است:

۱. برخورد کریمانه با اسیران جنگ بدر

مشرکان، نقشه قتل رسول خدا ﷺ را کشیدند و آن حضرت را مجبور به مهاجرت شبانه از مکه کردند. این، پایان اذیت‌های قریش نبود و کار به جایی کشید که رسول خدا مجبور به جنگیدن با آنها شد؛ ولی وقتی همین مشرکان در جنگ بدر به اسارت

۱. رک: الطائی، نجاح، السیرة النبویة، ج ۲، ص ۴۱۸، دارالهدی لاحیاء التراث.

۲. کافی، ج ۳، ص ۵۱۳.

مسلمانان درآمدند، آن حضرت، نه تنها با آن‌ها مقابله به مثل نکرد، بلکه به فکر آزادی آن‌ها بود. از این رو، برخی را با گرفتن بهایی و برخی دیگر را بدون پول و عده‌ای را هم با یاد دادن سواد به چند مسلمان آزاد کرد.^۱

۲. مدارا با خواهر عدی

سربازان اسلام، تحت فرماندهی علی بن ابی طالب علیه السلام برای ویران کردن بت‌خانه‌ها و نشر احکام اسلام به سوی قبیله «طی» رفتند. عدی بن حاتم با شنیدن این خبر، فوراً خانواده خود را برداشته، به سوی شام گریخت. سربازان اسلام نیز پس از ویران کردن بت‌خانه «طی»، گروهی را اسیر کرده، به مدینه آوردند.

دختر حاتم طایی نیز که نامش «سفانه» بود، اسیر شد و او را به مدینه آوردند. روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به مسجد می‌رفت که سفانه برخاست و گفت: «ای رسول خدا! پدرم که از دنیا رفته و آن‌که باید به نزد شما بیاید غایب است.^۲ اکنون بر ما منت گذار؛ خداوند تو را مشمول رحمت و نعمت خویش قرار دهد!»

وی سه روز این پیشنهاد را تکرار کرد تا این‌که پیامبر فرمود: «من با آزاد ساختن تو موافقم؛ ولی صبر کن تا شخص مورد اعتمادی پیدا شود تا تو را به همراه او به شهر و دیارت بفرستم.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از چند روز از این ماجرا، مقداری لباس و مبلغی پول برای خرجی راه و مرکبی به خواهر عدی بن حاتم داد و وی را همراه کاروانی، با عزت و جلال به سوی برادرش روانه کرد.^۳

۳. مهربانی با ثمامه، زمامدار یمامه

زمامدار یمامه، ثمامه بن اثال، در سال ششم هجری از یمامه به سوی مکه حرکت کرد. در بین راه، با عده‌ای از سربازان اسلام که به ریاست محمد بن مسلمة مأموریت ناحیه‌ای را داشتند، روبه‌رو شد که مسلمانان ثمامه را دستگیر کرده و با خود به مدینه

۱. ر.ک: عاملی، جعفر مرتضی، الصحیح من سیرة النبی الاعظم، ج ۵، ص ۱۳۰، بیروت، دارالسیره، ۱۴۱۴ق؛ و ر.ک: قرشی، باقر شریف، حیاة المحرر الاعظم الرسول الاکرم محمد، ج ۲، ص ۹۰، نجف، مهر امیرالمؤمنین، ۱۴۲۴ق.

۲. منظور او، برادرش عدی بن حاتم بود که به سوی شام فرار کرده بود.

۳. ر.ک: السیرة المحمدیه، ص ۲۷۵؛ الطائی، نجاح، السیرة النبویة، ج ۴، ص ۱۲۵.

آورده و به یکی از ستون‌های مسجد بستند. پیامبر خدا ﷺ وارد مسجد شد. زمامدار یمامه را شناخت و به اصحاب خود فرمود: «می‌دانید چه کسی را دستگیر کرده‌اید؟» گفتند: «نه، ای رسول خدا!»

پیامبر فرمود: «این ثمامه بن اثال یمامی، زمامدار یمامه است.» پس دستور داد ثمامه را در گوشه مسجد نگه داشتند.

پیامبر ﷺ در تمام پیروزی‌ها، نهایت فتوت و جوانمردی را با دشمنان خود اعمال می‌نمود. با آبرو و شرافت کسی مبارزه نمی‌کرد؛ مگر آن‌که تکلیف الهی و دستور دین آن را ایجاب کند. به همین مناسبت، شخصیت و بزرگی ثمامه بن اثال را در عین اسیری و گرفتاری او، در نظر گرفت و شئون ظاهری او را رعایت کرد.

نخست درباره‌اش به محافظان و اصحابش توصیه کرد و فرمود: «أَحْسِنُوا إِسَارَهُ؛ درباره اسیر خود نیکی را از دست ندهید». سپس وارد خانه شد و فرمود: «هرچه از طعام و غذا حاضر دارید، نزد ثمامه بفرستید.» و دیگر آن‌که شتری را مخصوص ثمامه فراهم ساخت که از شیر آن استفاده کند.

پیامبر خدا ﷺ هر وقت وارد مسجد می‌شد، نزدیک ثمامه بن اثال می‌رفت و می‌فرمود: «مَا عِنْدَكَ يَا ثُمَامَةُ.»

ثمامه می‌گفت: «خبری است، اگر به کشتنم فرمان دهی، صاحب خونی (کنایه از شخص محترم است) را کشته‌ای. اگر هم عفوم کنی، مرد حق‌شناس و سپاس‌گزاری را عفو کرده‌ای و اگر طالب مال دنیایی، هر چقدر می‌خواهی بخواه، به تو بدهم.»

رسول خدا ﷺ فرمود: «یا ثُمَامَةُ! تو را عفو و آزاد کردم. به هر کجا که خواهی برو.»^۱ ثمامه وقتی این‌گونه مدارای رسول خدا ﷺ را دید، ایمان آورد و از حضرت اجازه گرفت و به مکه رفت و با صدای بلند و لیبیک‌گویان وارد مکه شد تا همگان بدانند او اسلام آورده است.^۲

۱. ابن‌شبه نمیری، عمر، تاریخ مدینه، ج ۲، ص ۴۳۶، قم، دارالفکر، بی‌تا.

۲. ر.ک: کمالی دزفولی، علی، خاتم‌النبین، ص ۹۴، بی‌جا، اسوه، بی‌تا.

ج. مدارا با اهل کتاب

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، اسلام را تنها دین حق و تنها راه مستقیمی می‌دانست که خداوند متعال آن را شایسته پیروی می‌داند؛ اما یقین به حقانیت اسلام و اعتقاد به جهانی بودن آن، هرگز او را به ستیز با پیروان سایر ادیان و مکاتب و تحمیل عقیده بر آنان و انداشت؛ بلکه حضرت برای زندگی با مردم، از هر کیش و مذهب، برنامه خاصی داشت و همگان را به هم‌زیستی مسالمت‌آمیز دعوت می‌کرد.

۱. مدارا با مسیحیان نجران

نجران، بخشی مسیحی‌نشین از نواحی مرزی حجاز و یمن بود که دهکده‌های متعددی را شامل می‌شد. رسول‌خدا، نامه‌ای به اسقف نجران نگاشتند و او را به اسلام دعوت کردند. نجرانیان گروهی را به عنوان هیأت نمایندگی به مدینه فرستادند تا از نزدیک با رسول‌خدا صلی الله علیه و آله تماس گرفته، صحت و سقم ادعای ایشان را در مورد نبوت بررسی کنند.

در رأس آنان، سه نفر پیشوای مذهبی قرار داشتند: ابو حارثه بن علقمه (اسقف نجران و نماینده رسمی کلیساهای روم در حجاز)، عبدالمسیح (رییس هیأت) و ایهم. نمایندگان نجران پس از گفتگو با رسول‌خدا، از اسلام آوردن خودداری کرده، گفتند: چاره در این است که در وقت معینی با یکدیگر مباحله کنیم و از خدا بخواهیم که دروغگو را نابود کند.

با نزول آیه مباحله (آیه ۶۱ سوره آل‌عمران) به این درخواست پاسخ مثبت داده شد؛ رسول‌خدا صلی الله علیه و آله همراه علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه، فاطمه زهرا رضی الله عنها و امام حسن و امام حسین رضی الله عنهما به طرف محل مباحله در بیرون مدینه رهسپار شدند. نمایندگان نجران با دیدن این صحنه، از عذاب الهی ترسیده و حاضر شدند جزیه بدهند و از مباحله دست کشیدند.

با این‌که مسیحیان نجران شکست خوردند، ولی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله با آنها به مدارا رفتار نمود و صلح‌نامه‌ای با آنها امضا کرد.^۱

۱. صالح شامی، محمد، سبل‌الهدی و الرشاد فی سیرة خیرالعباد، ج ۶، ص ۴۱۵، بی‌جا، دارالکتب العلمیه؛ و ر.ک: السیرة المحمدیه، ص ۲۲۹.

۲. رفتار کریمانه با یهود

در زمان پیامبر خدا ﷺ، یهودیان یکی از دشمنان سرسخت مسلمانان شدند و با مشرکان قریش همراهی کردند و با اسلام جنگیدند. آنان آتش جنگ احزاب را برافروختند و چند بار با مسلمانان جنگیدند. در جنگ بنی‌نضیر، بنی‌قریظه و نیز در غزوه خیبر... شکست خوردند و مهر ذلت بر پیشانی‌شان نهاده شد. قرآن درباره قوم یهود می‌گوید: «می‌بینی که قوم یهود شدیدترین دشمنی را نسبت به مسلمانان دارد»^۱. اما رسول خدا ﷺ با این همه، تا آن‌جا که اصول و اهداف اسلام ضربه نبیند، همواره با یهود مدارا می‌کردند.

زیدبن‌سعنه، از بزرگان یهودیان مدینه، چیزی به پیامبر قرض داده بود. روزی آمد و طلب خود را خواست و با پیامبر گستاخانه رفتار کرده، یقه‌اش را کشید، چنان‌که اثر ردا بر گلویش نقش بست و فریاد زد: «شما خاندان عبدالمطلب بدحساب و در پرداخت حق سستید». حال آن‌که زیدبن‌سعنه بر اساس عهده‌ی که با پیامبر داشت، سه روز دیگر باید می‌آمد و طلبش را می‌خواست. عمر چون این رفتار را دید، از جا پرید و به‌تندی با او سخن گفت. پیامبر او را بر جای نشانده و فرمود: «ای عمر! من و او به رفتاری جز این‌که تو می‌کنی، نیازمندتریم. به جای این‌گونه سخن گفتن تند، کاش به او می‌گفتی حسن طلب بهتری داشته باشد و به من می‌گفتی که او را ببخشم و رحمت بیشتری روا دارم.» پیامبر همان لحظه طلب مرد را داد و بیست صاع خرما را اضافه کرد. به جهت آن‌که عمر او را ترسانده بود، به مرد بخشید. نوشته‌اند که مرد یهودی همان روز به جهت آن رفتار، اسلام آورد.^۲

روزی یهودی‌ای بر پیامبر وارد شد و سه بار گفت: «السام علیک؛ مرگ بر تو باد.» و گمان کرد پیامبر زبانش را نمی‌داند. عایشه چون چنین شنید، خشمگین شد، به مرد دشنام داد و گفت: «ای مسخ‌شدگان و برادران خوک و بوزینگان...!» اما پیامبر او را از این‌گونه سخن گفتن نهی کرد و فرمود: «ای عایشه! آیا نمی‌دانی اگر دشنام مجسم

۱. مائده، آیه ۸۲.

۲. حاکم نیشابوری، محمد، مستدرک الحاکم، بیروت، ج ۲، ص ۳۲، دارالمعرفه، ۱۴۰۶ق.

می‌شد، به چه صورت زشت و ناهنجاری پدیدار می‌گشت. همانا مدارا و گذشت هیچ چیزی را دربر نمی‌گیرد، مگر آن را به بهترین شکل زینت می‌دهد.^۱

د. مدارا با مردم

پیامبر ﷺ نرم‌خو، خوش‌ظاهر و خوش‌باطن بود و خشم و رضایتش در چهره‌اش پیدا بود.

۱. نتیجه رفتار پیامبر

روزی مرد بیابان‌نشین نزد آن حضرت آمد و چیزی خواست. او مرحمت کرد و سپس فرمود: «به تو احسان کردم؟»

آن مرد عرب گفت: «نه، هیچ خوبی نکردی!»

مسلمانان خشمگین شدند و به او حمله بردند. پیامبر ﷺ مانع شد و از جا برخاست، وارد منزل شد و دنبال آن مرد فرستاد و کمک بیشتری کرد، آن‌گاه فرمود: «آیا به تو احسان کردم؟»

مرد بیابان‌نشین گفت: «آری، خداوند از خانواده و قبیله‌ات به تو جزای خیر دهد.»

پس پیامبر ﷺ به آن مرد گفت: «تو آنچه را خواستی گفتی، ولی در دل یاران من کدورتی پیدا شده است؛ حال اگر مایلی چیزی را که نزد من گفتی، در حضور ایشان بگو تا کدورت از دل آن‌ها بیرون رود.» گفت: «می‌گویم.» فردای آن روز، آن مرد آمد. پیامبر ﷺ فرمود: «این مرد صحرانشین مطالبی گفت؛ ولی بعد که ما بیشتر به او عطا کردیم، راضی شد.»

مرد بیابانی گفت: «آری، خداوند از خانواده و قبیله‌ات به تو جزای خیر دهد.»

آن‌گاه پیامبر ﷺ فرمود: «مثل من و این مرد صحرانشین، مانند آن مردی است که شتری داشت که رم کرد. مردم به دنبال شتر می‌دویدند و این عمل جز این‌که شتر را بیشتر فراری کند، فایده دیگری نداشت. از این رو، صاحب شتر صدا زد: «ای مردم! بین من و شترم فاصله نشوید؛ چون من به حال شتر خود واردتر و آشناترم.» آن‌گاه صاحب شتر از مقابل، رو به شتر رفت، مقداری خار و خاشاک از زمین برداشت و آرام آرام او را بازگرداند، تا آن‌جا که شتر آمد و زانو زد و مرد بار بر روی آن بست و خود هم بر

۱. ر.ک: شوکانی، محمد، نیل‌الوطار من احادیث سیدالاکابر، ج ۸، ص ۲۲۵، بیروت، دارالجلیل، بی‌تا.

آن سوار شد. من اگر شما را به حال خود گذاشته بودم، وقتی که آن مرد آن سخنان را بر زبان جاری کرد، شما او را می‌کشیدید و او داخل آتش دوزخ می‌شد.»^۱

۲. گذشت از دشمن خود

روزی مردی را که به حضرت سوء قصد کرده و قصد کشتنش را داشت، دستگیر کرده و نزدش آوردند. مرد می‌لرزید و وحشت‌زده بود. به محض آن‌که پیامبر او را دید، فرمود: «لن ترع، لن ترع و لو اردت ذلک لم تسلط علی؛^۲ نترس، نترس؛ حتی اگر می‌خواستی مرا بکشی نمی‌توانستی.» سپس دستور داد آن مرد را رها کنند.

۳. مدارا با یک بت‌پرست

ابو حرب بن خویلد از طایفه عقیل بن کعب نزد پیغمبر آمد. پیغمبر ﷺ، اسلام را بر او عرضه کرد. ابو حرب گفت: «میان اسلام و بت‌پرستی قرعه می‌زنم.» سه بار قرعه زد و هر سه بار قرعه به نام بت‌پرستی درآمد. ابو حرب گفت: «قرعه، ابا دارد که مسلمان شوم.» برادرش عقال هم نزد پیغمبر ﷺ آمد و حضرت به او فرمود: «شهادت می‌دهی که محمد رسول خدا است؟» گفت: «شهادت می‌دهم که هبیره سوارکار خوبی است.» دوباره از او پرسید: «شهادت می‌دهی که محمد رسول الله است؟» عقال گفت: «شهادت می‌دهم که شیر زیر سرشیر است.» (از روی استهزا) پیغمبر بی‌آن‌که خشمناک شود، بار سوم پرسید: «شهادت می‌دهی که محمد رسول خدا است؟» عقال، دمی به آن چهره پرشکیب و جان بخشایشگر پرفصفا که همه نور سطوت و هیمنه همت بود، نگریست و گفت: «شهادت می‌دهم که پرودگارت یکتا است و تو پیامبر بر حق اویی.»^۳

۴. مدارا با طلب‌کار

یهودی، طلب خود را از رسول خدا ﷺ درخواست کرد. حضرت فرمود: «اکنون چیزی ندارم.»

۱. حسینی، اسماعیل، زیباترین سرمشق، ص ۱۲۹، قم، سبط اکبر، چاپ اول، ۱۳۸۷ ش.

۲. ابن اثیر، اسد الغابة، ج ۱، ص ۲۸۵، تهران، اسماعیلیان، بی‌تا.

۳. رک: خاتم النبیین، ص ۱۱۳.

یهودی گفت: «ره‌ایت نمی‌کنم.»

فرمود: «حال نزد تو می‌مانم» و همان‌جا نشست و در همان‌جا نماز ظهر و عصر را ادا کرد. اصحاب، یهودی را تهدید کردند.

حضرت فرمود: «مگر چه کرده؟»

گفتند: «شما را زندانی کرده.» و این‌جا بود که آن یهودی گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله. نصف مالم در راه خدا باشد، ای رسول خدا! من ویژگی تو را در تورات خوانده‌ام.»^۱

هـ مدارا با خانواده

ویژگی دیگر پیامبر ﷺ مدارا کردن با همسران و عفو و گذشت از اشتباهات آنان بود. گاهی خطاهای همسران، تجاوز به حقوق پیامبر بود در این صورت، حضرت حتی بدون یادآوری به آنان، از کنار آن می‌گذشت و آنان متوجه اشتباه خود گردیده و شرم‌منده می‌شدند.

گاه، خطاها و اشتباهات آنان در امور مربوط به دیگران بود که پیامبر ﷺ با گفتار و کرداری مناسب، آنان را متوجه می‌کرد و اگر اشتباه آنان ناشی از جهالت بود، با بیانی خوش، این مشکل را برطرف می‌کرد؛ زیرا تبلیغ احکام و هدایت انسان‌ها، یکی از وظایف انبیا است.

۱. چشم‌پوشی از حلال الهی

رسول خدا ﷺ در مدارا با همسران تا بدان‌جا پیش می‌رود که برخی از کارهای حلال را بر خود حرام می‌کند تا برخی از همسران، دست از اذیت‌های خود بردارند. آنچه مهم است این‌که حضرت در برابر اذیت همسرانش، نه تنها مقابله به مثل نمی‌کرد، بلکه حاضر بود با آن‌ها به مدارا برخورد کرده و قسم بخورد که بعضی کارهای حلال را به جهت رضایت آن‌ها بر خود حرام کند. در همین باره، خدای متعال در آیه اول سوره تحریم می‌فرماید: «ای پیامبر! چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده، بر خود ممنوع می‌کنی؛ در حالی که خشنودی همسرانت را می‌طلبی؟ و خدا بسیار آمرزنده و مهربور

۱. همان، ص ۱۱۲.

است. به یقین، خدا گشودن سوگندهای تان را برای شما معین ساخته است و خدا سرپرست شما است و او دانا و فرزانه است.»

۲. گذشت از خطای همسر

دو تا از همسران حضرت، رازی را که رسول خدا ﷺ به آن‌ها سپرده بود، برملا می‌کنند و خدا این را به رسولش خبر می‌دهد. آن حضرت، نه تنها زنانش را مؤاخذه نمی‌کند، بلکه از آن‌ها می‌خواهد که توبه کنند تا خدا آن‌ها را ببخشد: «به خاطر بیاورید هنگامی را که پیامبر یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت، ولی هنگامی که وی آن را افشا کرد و خداوند پیامبرش را از آن آگاه ساخت، قسمتی از آن را برای او بازگو و از قسمت دیگر خودداری کرد.»

هنگامی که پیامبر همسرش را از آن خبر داد، گفت: چه کسی تو را از این راز آگاه کرد؟»

فرمود: «خداوند عالم و آگاه مرا باخبر ساخت! اگر شما از کار خود توبه کنید [به نفع شما است؛ زیرا] دل‌های تان از حق منحرف گشته و اگر بر ضد او دست به دست هم دهید، [کاری از پیش نخواهید برد] زیرا خداوند یاور او است و همچنین جبریل و صالح مؤمنان و فرشتگان بعد از آنان پشتیبان اویند.»

و این همه مدارا، برگرفته از تعلیم وحی بود که فرمود:

«ادْفَعِ بِأَلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ؛^۱ (ای محمد!) ناروایی‌ها را به وجهی که نیکوتر است، دفع کن. ما خود به آنچه درباره تو می‌گویند، داناتریم (به حساب ایشان می‌رسیم).»